

## کتاب: اخلاق مسیحی نوشته: چ. س. لوئیس ترجمه: ر. نامور

### فصل هشتم: گناه بزرگ

امروز به قسمتی از مسائل اخلاقی مسیحی می‌رسیم که بیشتر از هر قسمت اختلاف عقیده فاحشی راجع به آن وجود دارد. يك گناهی در این دنیا هست که کسی مبرا از آن نیست، ولی وقتی در دیگری می‌بینید از آن احساس تنفر می‌کنید و به غیر از مسیحیان مردمان دیگر به سختی می‌توانند تصور کنند که خودشان هم تقصیر کارند. بسیار شنیده‌ایم که مردمان به کج خلقی خود معترف بوده و یا گفته‌اند در مورد زن و مشروب نمی‌توانند خوداری کنند و یا به ضعف نفس خود اعتراف کرده‌اند. ولی شنیده نشده که شخصی غیر مسیحی به این گناه اعتراف نماید. برعکس بندرت يك نفر غیر مسیحی دیده شده که وقتی این گناه را در دیگران می‌بیند کمترین چشم‌پوشی نشان دهند. هیچ گناهی شخص را بیش از این مردود نمی‌کند و هیچ گناهی را هم کمتر از این گناه از وجودش در خود اطلاع نداریم، و هر چه ما خود بیشتر این گناه را داشته باشیم در دیگران بیشتر مورد تنفر قرار می‌دهیم. گناه مورد اشاره، تکبر یا غرور نفس است و در اخلاق مسیحی فضیلت اخلاقی مخالف آن، فروتنی نام دارد. ممکن است به خاطر بیاورید وقتی راجع به اخلاق جنسی صحبت می‌شد، گفتیم که آن قسمت مرکز اخلاق مسیحی نیست، ولی اکنون به موضوع اصلی و مرکزی رسیده‌ایم. بر طبق نظریه معلمین مسیحی گناه اصلی و از همه بزرگتر تکبر است. بی‌ناموسی، خشم، آز، مستی و امثال آن در مقابل این گناه خیلی ناچیز است. در اثر تکبر و غرور بود که شیطان به مقام اسفل شیطانی نازل شد.

تکبر منتهی به هر شرارت و گناه دیگری می‌شود و در ست حالت فکری مخالف خداست. آیا موضوع به نظر شما اغراق آمیز می‌رسد؟ اگر این طور است قدری در اطراف موضوع فکر کنید. اندکی قبل گفتیم هر چه شخص بیشتر تکبر داشته باشد بیشتر از حس تکبر دیگران متنفر می‌شود. در حقیقت اگر به‌خواهید بفهمید چه اندازه تکبر دارید، آسانترین راهش این است که از خود بپرسید: «وقتی مردم نسبت به من تحقیر می‌کنند و یا مرا ندیده می‌گیرند و یا خود را جمع می‌کنند و یا نسبت به من بزرگی می‌فروشند و یا خود نمایی می‌کنند، چه اندازه بدم می‌آید؟» نکته این جاست که تکبر هر کس با تکبر دیگر رقابت می‌کند. مثلاً من که در يك مهمانی می‌خواهم سر و صدایم بیش از هر کس دیگر باشد، خیلی از شخص دیگری که سروصدایش زیادتر است می‌رنجم. دو نفر هم کار هرگز با هم موافق نیستند. حالا موضوعی که باید روشن شود این است که تکبر اصولاً و طبیعتاً يك موضوع رقابت کردنی است، در صورتی که گناهان دیگر تقریباً بر حسب تصادف رقابت کردنی هستند. تکبر از داشتن چیزی، فقط برای این که بیش از دیگری داشته باشیم، لذتی به ما نمی‌دهد. ما می‌گوییم مردم از داشتن تمول و یا از هوش و یا زیبایی مغرورند، ولی این طور نیست، آنها مغرورند که از دیگران متمولتر، باهوشتر و یا زیباترند. اگر هر کس دیگر هم همان اندازه تمول، هوش و یا زیبایی می‌داشت، دیگر دلیلی برای تکبر و غرور نبود.

پس مقایسه امور است که شخص را مغرور می‌سازد یعنی شخص از این که مافوق دیگران است لذت می‌برد. اگر اصل رقابت از بین برود، تکبر هم از بین می‌رود. از این رو که گفته شد که تکبر و غرور برخلاف سایر گناهان این طور قابل رقابت است، ممکن است احساسات جنسی دو مردی را که عاشق يك دختري هستند وادار به رقابت نماید، ولی این تصادفی است، زیرا احتمال داشت آن دو نفر عاشق دو دختر مختلفی باشند. ولی آدم مغرور معشوقه شما را ممکن است از دست شما برباید، نه از این لحاظ که عاشق او است، بلکه فقط برای اثبات این موضوع به خودش که او بهتر از شما است. ممکن است حرص هم شخص را به رقابت بیاندازد، و این در صورتی است که همه نتوانند بهره‌ای ببرند. ولی آدم متکبر ولو این که بیش از حد احتیاج پشت خود را بسته باشد، باز هم برای تصریح قدرت خود ممکن است کسب مال کند. تقریباً تمام بدیهای این دنیا را که مردم در نتیجه حرص یا خودپسندی می‌دانند، حقیقتاً بیشترش در اثر تکبر است. حالا موضوع را از نظر پولی نگاه کنید. محققاً حرص و آز سبب می‌شود که شخص به پول علاقه داشته باشد تا بتواند خانه بهتر یا بیلاق بهتری داشته باشد. ولی این آز فقط تا حد معینی است. آن چیزی که سبب می‌شود مردی با سالی دویست هزار تومان درآمد، عایدات خود را به سالی چهارصد هزار تومان برساند چیست؟ این حرص برای تحصیل لذات بیشتری نیست، زیرا دو میلیون ریال عایدی در سال به شخص کلیه تجملاتی که واقعا لازم دارد می‌دهد. پس این غرور و تکبر است، یعنی شخص می‌خواهد از ثروتمند دیگری وضعیتش بهتر باشد، و باز هم می‌خواهد کسب قدرت نماید، زیرا البته قدرت واقعا چیزی است که آدم متکبر از آن لذت می‌برد.

هیچ چیز آن قدر به شخص احساس برتری بر دیگران نمی‌دهد که بتواند اشخاص را مثل عروسك به هر جا می‌خواهد بگذارد. چه چیز سبب می‌شود که دختر زیبایی هر جا می‌رود با فریفتن، دلباختگان بدبختی را پراکنده سازد؟ محققاً غریزه جنسی او سبب این کار نیست، زیرا این قبیل دخترها غالباً از لحاظ احساسات جنسی خیلی سرد و بی‌علاقه‌اند. علت آن تکبر است. چه چیز است که سبب می‌شود يك پیشوای سیاسی یا يك ملت پیوسته تقاضاهای نامحدودی به نماید؟ باز هم سبب آن تکبر است. تکبر در طبیعت و نفس خود رقابت آمیز و از این رو پایان ندارد. اگر من آدمی متکبر باشم، پس تا زمانی که يك نفر هم در این دنیا بیش از من قدرت یا ثروت و یا هوش دارد، با چنین شخصی رقیب و دشمن هستم. مسیحیان درست گفته‌اند. تکبر است که از آغاز جهان علت‌العلل بدبختی هر قوم یا خانواده شده است. ممکن است گناهان دیگر گاهی مردم را به هم نزدیک کند و شخص ممکن است با مجالست با می‌خواران یا مردمان عیاش خوش بوده و شاد باشد، ولی هر جا تکبر باشد همیشه عداوت هم هست. اصلاً تکبر خود عداوت است و تنها عداوت انسان با انسانی نیست بلکه عداوت با خدا است. وقتی شخص با خدا قیاس شود، به چیزی مواجه می‌گردد که به‌طور غیر قابل قیاسی از خود انسان بالاتر است. تا خدا را آن طور نشناسیم و به‌همان ترتیب تا خود را در برابر هیچ قابل قیاس ندانیم، نمی‌توانیم ابداً خدا را بشناسیم. تا متکبر باشیم ابداً نمی‌توانیم خدا را بشناسیم.

شخص متکبر پیوسته با نظر پست بر انسان و اشیاء می‌نگرد و البته تا انسان نظرش پست باشد، نمی‌تواند بالا را بنگرد. این موضوع مسئله خیلی غامضی پیش می‌آورد. چطور است اشخاصی که علناً مقهور تکبرند، می‌توانند بگویند که به خدا ایمان دارند و چرا این اشخاص خیلی دین‌دار به نظر می‌آیند؟ بدبختانه باید گفت که این اشخاص يك خدای خیالی را می‌پرستند. این اشخاص به طور فرضی تصدیق دارند که در حضور این خدای خیالی هیچ نیستند، ولی در حقیقت پیوسته تصور می‌کنند که خدا عملیات آنها را خیلی پسندیده و آنها را به‌مراتب بهتر از مردمان عادی می‌داند، یعنی در حقیقت نسبت به خدا به قدر يك شاهی فروتنی قائل شده معادل ده ریال در برابر آن تکبر به هم‌نوعان خود می‌فروشند. گویا وقتی

مسیح می‌گفت بعضی به نام او موعظه کرده و شیاطین را به نام او اخراج می‌کنند، ولی فقط در روز بازپسین به آنها گفته خواهد شد که او اصلاً آنها را نمی‌شناسد، راجع به این مردم فکر می‌کرده است و هر يك از ما در هر لحظه ممکن است در این دام مهلك بیفتیم، ولی خوشبختانه محکی برای این کار هست. هر وقت که دریابیم که زندگی مذهبی ما را به این فکر می‌اندازد که ما مردم خوبی هستیم و بالاتر از همه ما بهتر از دیگری هستیم، در این صورت باید مطمئن باشیم که خدا بر ما حکم روا نیست، بلکه شیطان است. محک واقعی که در حضور خدا هستیم آن است که یا کاملاً خودمان را فراموش کنیم و یا این که خود را مخلوقی ناچیز و کثیف بشماریم. خیلی وحشت‌آور است که بدترین گناهان به طور مخفی در مرکز اصلی زندگانی مذهبی ما رسوخ می‌کند. ولی علتش بر ما معلوم است. گناهان دیگر و خفیفتر از عمل شیطان در نفس حیوانی ما ناشی می‌شود.

ولی این یکی اصلاً ناشی از طبیعت جوانی ما نیست، بلکه از دوزخ است. این گناه کاملاً روحانی است و بالنتیجه خیلی فریبنده‌تر و مهلك‌تر است. به همین دلیل غالباً تکبر را می‌توان برای غالب کردن گناهان ساهتر بکار برد. معلمین غالباً به تکبر بچه‌ها و یا به قول خودشان به «حس احترام به نفس» آنها متوسل شده و او را وادار به رفتار عاقلانه می‌نمایند. بسیار اشخاص از راه تکبر بر ترس، شهوت و یا کج‌خلقی غلبه می‌یابند، بدین طریق که پی می‌برند که این عملیات مادون شأن آنها است. در این موارد شیطان در دل خود می‌خندد، زیرا کاملاً راضی است که شخصی عقیف، شجاع و دارای خودداری باشد، مشروط بر این که در او دیکتاتوری تکبر را برقرار نماید، مثل این که کاملاً از معالجه درد پای شما خوشوقت می‌شود در صورتی که به نوبه خود اجازه داده شود به شما سرطان بیخشد. تکبر هم سرطان روحی است و امکان اصلی محبت، رضایت و حتی عقل سلیم را از بین می‌برد.

پیش از پایان این گفتار، از دو سوءتفاهم باید خود را حفظ کنیم. اول این که فکر نکنید خدا ما را از تکبر منع کرده، زیرا از تکبر بدش می‌آید و یا فروتنی را برای شأن و مقام خود از مایه طلبید، مثل این که خود خدا هم متکبر باشد. برعکس خدا اصلاً در فکر شأن و مقام خود نیست، نکته این جا است که خدا مایل است ما او را بشناسیم، می‌خواهد خودش را به ما عرضه بدارد. خدا و انسان دو چیزی هستند که اگر هر نوع تماسی با یکدیگر پیدا کنند، در حقیقت انسان با خوشحالی فروتن می‌شود و يك مرتبه از کلیه افکار احمقانه راجع به شأن و مقام که تمام عمر شخص را ناراحت و اندوهناک کرده، خلاصی می‌یابد. خدا سعی می‌کند، فروتن بشویم تا این فرصت امکان‌پذیر گردد، در معنی خدا می‌خواهد از دوش ما بار مقدار زیادی جامه‌های احمقانه، زشت و ماسک‌دار را که خود را رد آن پیچیده و احمقانه در آن خود نمایی می‌کنیم بردارد. کاش نگارنده هم اندکی در فروتنی بیشتر میرفت. اگر این کار را کرده بود شاید می‌توانست بیشتر در اطراف آن آسایش، راحتی و کندن لباس بالماسکه و خلاصی از جنگ نفس کاذب و کلیه خود نمایی‌ها و تعریف از نفس خود و ادا و اطوارش را برای شما شرح بدهد. حتی يك لحظه نزدیک شدن به آن احساس راحتی مثل این است که به تشنه‌ای در صحرا آبی سرد و گوارا بدهیم. نکته دوم این است فراموش نکنید که اگر واقعا با آدم فروتنی تصادف کنید، این آدم واقعا از آنهایی خواهد بود که امروزه می‌گویند «افتاده» است، این شخص آدمی چرب زبان و افتاده و بی‌حال خواهد بود و همیشه به شما نخواهد گفت که بنده قابل نیستم و کسی نیستم. شاید تنها فکری که راجع به او به‌کنید این است که او ظررها آدمی

شاداب و با هوش به نظر می‌رسد و نسبت به هر چه می‌گویید ابراز علاقه واقعی می‌کند. اگر از چنین آدمی منزجر باشید، علتش این است که حسادت می‌برید که يك نفر این‌طور به آسانی از زندگی برخوردار است و مثل این که در فکر فروتنی و یا ابداء در فکر خودش نیست. در این جا باید متوقف شد. اگر کسی بخواهد فروتنی کسب کند، شاید قدم اول را بتوانیم به او بگوییم. اولین قدم این است که بفهمیم تکبر داریم. این هم اقلاً قدم بزرگی است، زیرا مطلقاً قبل از آن هیچ اقدامی نمی‌توان کرد. اگر فکر کنید که تکبر ندارید واقعا خیلی متکبرید.